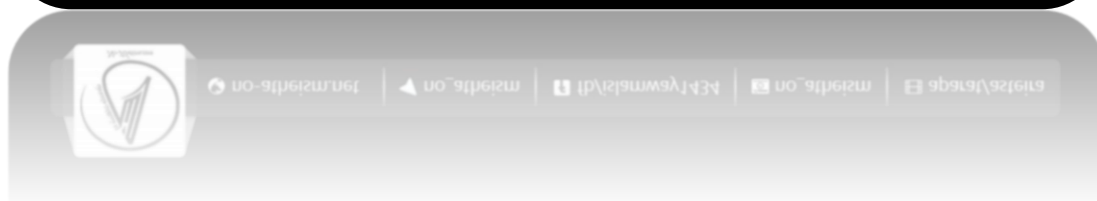


بسم الله الرحمن الرحيم

برهان نظم

قسمت هشتم از سلسله مقالات برهان نظم

تهیه شده در: «رد شبهات ملحدین»



در مقاله ی گذشته پیرامون یکی از انتقادات هیوم که عبارت بود از فرضیه ی اپیکوری، سخن گفتیم. در این مقاله، به انتقادی دیگری از هیوم بر برهان نظم که همان (اصل تناسب) است می پردازیم.

۵ - اصل تناسب

هیوم در اشکال دیگری که وارد می کند به این نکته اشاره دارد که برهان نظم بر فرض اینکه بتواند ناظم عاقل را برای جهان اثبات نماید، اما نمی تواند خدای ادیان را اثبات کند. خدای ادیان خدایی است که قادر و عالم و خیر است. پذیرنده ی دعاست. پاداش می دهد و عقاب می کند. هیوم می گوید که برهان نظم نمی تواند این صفات را برای خداوند اثبات نماید. هیوم به این قاعده اشاره می کند که آن صفاتی که به علت یک پدیده نسبت می دهیم، الزاما باید متناسب با معلول آن باشد و نه بیشتر. به مثال زیر توجه نمایید. اگر به مجموعه ای از نقاشی های پیکاسو توجه داشته باشیم، می توانیم بیان کنیم که خالق این اثر (به عنوان علت آن پدیده)، یک نقاش چیره دست بوده است. ولی از نقاشی ها نمی توان این نتیجه را گرفت که خالق این نقاشی ها آشپز ماهری نیز بوده است. به عبارت دیگر صفاتی که به علت یک پدیده نسبت می دهیم می بایست الزاما متناسب با معلول باشد. هیوم بیان می کند که صفات خداوند ادیان، از مشاهده ی این جهان فهمیده نمی شود. خدای ادیان خیر است ولی در جهان شرور هم دیده می شود. این جهان ممکن است به دست خالقی ساخته شده باشد که مانند یک نجار نادان، پس از چند بار ساختن و خراب کردن، توانسته است که صندلی دلخواه خود را بسازد. شاید خالق این جهان نیز پس از چند بار آفرینش و از بین بردن جهان های متعدد و سرهم کردن چندین جهان دیگر، بالاخره موفق به ساخت این جهان شده باشد. در حالی که خدای ادیان، خدایی است که این جهان را با علم و قدرت خود ساخته است. هیوم می گوید که خدای ادیان یک خدای نامتناهی است ولی با مشاهده ی جهان متناهی و نظم موجود در آن، می توان گفت که بر فرض وجود یک ناظم برای جهان، آن ناظم نیز باید متناهی باشد. شارحان سخن هیوم بیان می کنند که از جمله صفاتی که باید از خدا سلب شود، صفت کمال است. چرا که اگر علت باید با معلول متناسب باشد، موارد نقص نسبتا آشکاری در جهان اطراف ما دیده می شود که طبعاً ما را به این فرض می رساند که ناظم این جهان نیز ناقص است و نه کامل.

پاسخ:

سخن هیوم دو وجه دارد :

- ۱- چون جهان ناقص است، طبق اصل تناسب پس خالق آن نیز (بر فرض وجود) ناقص است.
- ۲- چون جهان ناقص است، طبق اصل تناسب نمی توان اثبات کرد که خالق آن (بر فرض وجود) علم و قدرت مطلق دارد.

در پاسخ به وجه اول سخن هیوم باید بگوییم که اصل تناسب به صورتی که هیوم به کار برده است آشکارا کاذب است. چرا که اگر معتقد باشیم علت یک معلول، تنها ویژگی هایی دارد که از آن معلول بدست می آید، قطعاً بر خطا خواهیم بود. زیرا ممکن است آن علت، ویژگی هایی داشته باشد که در معلول به طور کامل نمود پیدا نکرده باشد. فرض کنید شخصی غذایی بد مزه پخته است. آیا از این معلول (غذای بدمزه) می توان فهمید که علت (آن شخص) آشپزی ناشی و کودن و بد سلیقه بوده است؟ قطعاً خیر. چرا که ممکن است آن فرد، آشپزی ماهر بوده باشد که بنا بر دلیلی خاص غذایی این چنینی پخته باشد. باید توجه داشت که معلول ها الزاماً نشان دهنده ی تمامی صفات علت‌هایشان نیستند.

ریچارد سویین برن فیلسوف خدا‌باور آکسفورد در پاسخ به سخن هیوم بیان می کند که **تبیین واقعیت عبارت از این است که طبق دلایل مستدل فرض کنیم که علت یک معلول، غیر از ویژگی هایی که برای تولید آن معلول کافی هستند، ویژگی های خاص دیگری هم می تواند داشته باشد.** پس با این وجود بر فرض وجود نقص در جهان، نمی توان به ناقص بودن ناظم آن پی برد چرا که ممکن است به دلایلی جهان را اینگونه خلق کرده باشد.

اما اجازه دهید ببینیم آیا وجود جهانی با موجوداتی کامل و بدون نقص، معقول و ممکن است؟ نخست اینکه اگر مخلوقات خداوند نقص نمی داشتند، آنها ویژگی هایی خدا گونه می داشتند و از این جهت پس از خلقتشان، هیچ تفاوتی با خدایشان نمی داشتند. توضیح اینکه مخلوقات و موجودات این جهان اصولاً چگونه می بایست می بودند تا آنان را ناقص ندانیم؟ برای مثال انسان موجودی کامل نیست. حال باید چگونه می بود تا ناقص به نظر نمی رسید؟ قطعاً باید علم و قدرت نامتناهی می داشت. چون عدم علم نسبت به چیزی و ضعف در قدرت، قطعاً نقص بشمار می آید. برای مثال او می بایست بدون هیچ تلاشی و در آن واحد نسبت به تمامی جزئیات آن سوی گیتی و تمامی چند صد میلیارد کهکشان با تمامی ستارگان و سیاراتش آگاهی می داشت. چون اگر حتی از اوضاع و احوال گوشه ای از این جهان آگاهی نمی داشت، او دیگر کامل نمی بود و می توانستیم در صفت علم او نقص وارد کنیم و او را ناقص بدانیم. همچنین انسان می بایست قدرت مطلق می داشت و بر هر کاری توانا می بود. چرا که اگر در انجام برخی از کارها ناتوان می بود، کامل نبوده و باز هم او ناقص می بود. همچنین او می بایست دارای اراده ی مطلق نیز می بود و هرکاری را، می بایست بتواند که بخواهد!؛ همچنین موجودی کامل نمی تواند فنا پذیر باشد. پس اصولاً اگر مخلوقات خداوند کامل می بودند، می بایست به طور همیشگی وجود می داشتند. از این جهت است که می گویم این موجودات پس از خلقتشان، هیچ تفاوتی با خدایشان نمی داشتند.

با کمی تأمل در می یابیم که این چنین جهانی اصولاً نمی تواند وجود داشته باشد چرا که تناقضاتی درونی بوجود خواهد آمد. موجوداتی با علم و قدرت و اراده ی مطلق اصولاً نمی توانند با یکدیگر به زندگی بپردازند چرا که ممکن است اراده و قدرت آنها در تقابل با یکدیگر قرار گیرد و

لاجرم در این تقابل، یکی از دو موجود و یا هر دو، اراده ی آنها محقق نگردد. و در آن صورت صفت کمال از آنها سلب می گردد و نتیجه اینکه ناقص خواهند بود. همچنین از دیدگاه اسلامی نیز نمی توان توجیهی برای وجود حیات بدون نقص بیان کرد چرا که باید توجه داشت از آنجایی که خداوند با آفرینش این جهان و موجودات آن قصد دارد آنان را بیازماید و سپس آنها را پاداش دهد و یا عقاب نماید، اصولاً خلق موجوداتی با صفات کمال در این دنیا بی معنی خواهد بود چرا که همانطور که قبلاً بیان شد موجود کامل دارای علم مطلق است و از سرانجام کارها به طور یقینی مطلع است و از این جهت امتحان و آزمایش موجوداتی از هر جهت کامل، عبث می باشد چرا که در تمامی مراحل زندگی در تمامی آزمایشات پیروز خواهند بود و مسئولیت های خود را به بهترین شکل ممکن انجام خواهند داد و پاداش و عقاب این چنین موجودی بی معنی خواهد بود. پس اگر خداوند بخواهد موجوداتی را بیافریند که آنان را مورد آزمایش قرار دهد، می بایست به گونه ای بیافریند که صفت کمال نداشته باشند و این لازمه ی این حیات مادی است. تنها خداوند است که کمال مطلق می باشد.

تا اینجا به وجه نخست سخن هیوم پرداختیم و نتیجه گرفتیم که از مشاهده ی جهان ناقص نمی توان به ناقص بودن خالق آن استدلال کرد.

اما وجه دوم سخن هیوم این است که با فرض وجود ناظم برای این جهان، از مشاهده ی جهان نمی توان فهمید که آن ناظم دارای علم و قدرت و حکمت مطلق و کامل است. در پاسخ می گوئیم که ما از راه برهان نظم، صرفاً می خواهیم وجود یک ناظم با شعور را برای جهان اثبات نماییم. آنچه مهم است توجه به این نکته است که ما باید رسالت برهان نظم را به خوبی بدانیم. پیام برهان نظم این است که نظم موجود در جهان نشان می دهد که در آفرینش جهان، تدبیر و برنامه ریزی وجود داشته است و موجودی دانا آن را بوجود آورده است. اما این که آن موجود قدیم است یا حادث، علم کامل دارد یا ناقص، عادل است یا ظالم، یگانه است یا متعدد، خیر است یا شر و ... از رسالت برهان نظم بیرون است و برهان نظم نیز ادعای اثبات دیگر صفات خداوند را ندارد. باید توجه داشت که برای اثبات صفات ناظم این جهان می بایست به براهین دیگری رجوع کرد.

در چند مقاله ی گذشته، انتقادات دیوید هیوم بر برهان نظم را بیان کردیم و در مورد آن ها سخن راندیم. هیوم علاوه بر انتقادات ذکر شده، چند انتقاد دیگر نیز وارد می کند که اهمیت آنها به اندازه ی انتقادات ذکر شده نیست. همچنین او با مطرح کردن مسئله ی شرّ سعی در رد برهان نظم دارد. با این حال مسئله ی شر، خود موضوعی مفصل است که می بایست در زمانی جداگانه به آن بپردازیم.

هیوم تا چه اندازه به انتقاداتی که بر برهان نظم وارد کرده باور داشته است و آیا بر عقیده ی الحادی اش مصمم بوده است؟

در مقاله ی پنجم از مقالات برهان نظم بیان کردیم که کاملترین نقد دیوید هیوم بر برهان نظم را می توان در کتاب گفتارهایی درباره ی دین طبیعی یافت. کتاب گفتارها بحثی را میان سه شخصیت خیالی به نام های دمتا، کلئانتس و فیلو به تصویر می کشد که کلئانتس مدافع برهان نظم و فیلو منتقد برهان نظم است و بیشتر شارحان، فیلو را نماینده ی خود هیوم می دانند. در بخش یازدهم، فیلو سخنانی تکان دهنده بیان می کند:

کلئانتس با تو در صمیمیت بی پرده ای زندگی می کنم. آگاه هستی که علی رغم ازادی مکالمه ام و عشق من برای برهان های منحصر بفرد، هیچ کس درک عمیق تری از مذهب در ذهن خود ندارد یا تحسین بیشتری برای وجودی الهی نمی کند زیرا خود را طراحی و ساخت غیر قابل توضیح طبیعت می یابم. یک هدف، یک نیت، یک طراحی در هر جایی احمق ترین و بی توجه ترین متفکران را نیز به خود می آورد و هیچ کس نمی تواند به سیستم های پوچ و بی معنی عادت کند زیرا تمام زمان ها در حال رد کردن آنهاست.

هیوم با بیان این جملات چه چیزی را می خواهد بیان کند؟ هدف او از این بازگشت چیست؟ آیا به موضع کلئانتس نزدیک شده است؟ این سخنان فیلو باعث شده تا تشخیص دیدگاه هیوم برای شارحان آثار هیوم دشوار باشد. و شاید هیچگاه نتوان فهمید که هیوم در مورد برهان نظم و خدا چگونه فکر می کرده است.